



چهار عاملی که انسان را به عمل اخلاقی دعوت می‌کند

مصطفی ملکیان ضمن اشاره به اینکه اخلاق فقط در چارچوب آزادی معنا دارد، گفت: وقتی کسی به تکالیف اخلاقی عمل نمی‌کند، چهار نتیجه حاصل می‌شود که به زیان شخصی است که به احساس تکلیف اخلاقی عمل نکرده است.

مصطفی ملکیان ضمن اشاره به اینکه اخلاق فقط در چارچوب آزادی معنا دارد، گفت: وقتی کسی به تکالیف اخلاقی عمل نمی‌کند، چهار نتیجه حاصل می‌شود که به زیان شخصی است که به احساس تکلیف اخلاقی عمل نکرده است.

به گزارش ایکن، چهارمین نشست از سلسله نشست‌های «فلسفه و اخلاق نیکوکاری» بیست و هشتم اردیبهشت با سخنرانی مصطفی ملکیان، استاد فلسفه اخلاق در آکادمی آگاپه، برگزار شد که خلاصه مباحث این جلسه را در ادامه می‌خوانید؛

سلسله بحث‌هایی که درباره شرکت در امور خیریه داشتیم به تکلیف بودن مشارکت در امور خیریه رسید، یعنی مشارکت در امور خیریه تکلیف اخلاقی من است. این بحث به طی کردن سلسله مقدماتی نیاز دارد. قبلاً اشاره کردم که یکی از بزرگترین فرق‌ها میان حقوق یعنی قانون و اخلاق این است که در حقوق تکلیف از بیرون داریم، ولی در اخلاق مطلقاً تکلیف از بیرون نداریم؛ به این معنا که اگر از اجرای یکی از فقرات قانون جامعه سر باز بزنم، سروکارم با قوه قهریه خواهد بود و چاره‌ای ندارم اگر در جامعه‌ای زندگی می‌کنم، به مواد قانونی آن کشور التزام عملی داشته باشم. این التزام به این معناست که اگر بخواهم از اجرای قانون سر باز بزنم مرا از بیرون می‌گیرند و مؤاخذه و کار مرا جرم تلقی می‌کنند و بر جرم هم جریمه مترتب می‌شود. پس ما از بیرون مجبوریم قانونی رفتار کنیم. بنابراین تکلیف من به قانونی عملی کردن تکلیفی است که تکلیف‌کننده آن بیرون من است. اخلاق فقط در چارچوب آزادی معنا دارد

در اخلاق تکلیف بیرونی وجود ندارد، یعنی من مطلقاً از بیرون مکلف نیستم اخلاقی زندگی کنم و هیچ‌کس نمی‌تواند مرا الزام کند اخلاقی زندگی کنم. معنایش این است که اگر اخلاقی زندگی نکنم، کسی نمی‌تواند مرا مؤاخذه کند. پس تکلیف بیرونی برای اخلاقی زیستن ندارم و از بیرون کسی نمی‌تواند مرا ملزم کند اخلاقی زندگی کنم. حقوق فقط در چارچوب اجبار و اخلاق فقط در چارچوب آزادی معنا دارد. شما فرض کنید مجلس شورای قانون‌گذاری جامعه‌ای قانونی را تصویب کند و فردا رسانه‌ها اعلام کنند دیروز نمایندگان مجلس قانون‌گذاری اعلام کردند. از این به بعد چنین قانونی وجود دارد. البته نمایندگان گفتند اگر کسی این قانون را اجرا نکرد، مشکلی ندارد. خوب این خنده‌دار است! پس قانون فقط زمانی قانون است که قوه قهریه حمایت‌گرش باشد. حالا فرض کنید اعلام کنند وظیفه اخلاقی ما این است که به فقرا کمک کنیم، ولی اگر کمک نکردید شما را مؤاخذه می‌کنند؛ این هم خنده‌دار است! پس یکی از مهمترین فرق‌ها میان اخلاق و حقوق این است که اخلاق فقط در آزادی معنا دارد. شکاف بین معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی

اگر برای اخلاقی زیستن تکلیف بیرونی وجود ندارد، وقتی می‌گوییم مکلف به اخلاقی زیستن هستیم، چه کسی تکلیف‌کننده است؟ در اینجا گفته می‌شود تکلیف‌کننده تکلیف اخلاقی درون خودم است. من از درونم باید ادراک کنم که ملزم به اخلاقی رفتار کردن هستم. اگر این الزام را در درونم احساس کردم می‌گویند تو احساس تکلیف اخلاقی می‌کنی. پس ما تکلیف اخلاقی را احساس می‌کنیم ولی تکالیف قانونی را به ما اخبار می‌کنند. ممکن است کسی به احساس تکلیف اخلاقی که در درون دارد اعتنا نکند، مثلاً می‌داند باید متواضع باشد، ولی تکبر می‌ورزد. از این بحث به عنوان شکاف بین معرفت اخلاقی و عمل اخلاقی یاد می‌کنند. چه می‌شود با اینکه می‌دانم باید راستگو باشم ولی دروغگو هستم؟ این از مباحث مهم روانشناسی اخلاق است.

از قدیم در این باره فرزندان، الهی دانان و فیلسوفان نظریاتی داشتند و امروز هم روانشناسان نظریاتی دارند که چرا انسان با وجود معرفت اخلاقی، عمل اخلاقی ندارد. مثلاً ادیان ابراهیمی می‌گویند برای اینکه فریبکاری این وسط هست با اینکه احساس می‌کنم باید راست بگویم، مرا فریب می‌دهد و نمی‌گذارد راست بگویم. ادیان ابراهیمی به نظریه فریب‌قائلند. ادیان به چهار موجود فریبکار قائل هستند: شیطان، دنیا، نفس آدمی، هوا یعنی خواهش‌های دل آدمی. ارسطو به نظریه فریب‌قائل نبود و می‌گفت که ضعف اراده موجب می‌شود به مقتضای معرفت اخلاقی عمل نکنیم. به عبارتی ضعف اراده ضعف اخلاقی می‌آورد. در مجموع، یازده نظریه در این باب وجود دارد که چه اتفاقی می‌افتد که به معرفت اخلاقی خودم التزام نمی‌ورزم.

به هر حال ما گاهی به تکلیف اخلاقی درون خودمان ملتزم نیستیم. در اینجا وقتی به آنچه تکلیف درونی مان بوده است عمل نمی‌کنیم، کسی که از بیرون نمی‌تواند ما را مؤاخذه کند، پس چه می‌شود؟ چیزی نمی‌شود ولی چهار نتیجه حاصل می‌آید

که به زیان خود شخصی است که به احساس تکلیف اخلاقی عمل نکرده است. اولین مورد این است وقتی اخلاقی عمل نمی‌کنم، شمایمی که با من زندگی می‌کنید احساس و عواطف مثبت تان به من کاهش پیدا می‌کند و دیگر نزد شما احترامی نخواهم داشت و آبرومند نخواهم بود و محبوبیت نخواهم داشت و از همه اینها مهمتر به من اعتماد نمی‌کنید، چون سرمایه زندگی اجتماعی هر فردی اعتماد دیگران به او است. دارید یکی از مهمترین سرمایه‌های زندگی تان را از دست می‌دهید. اکثر داوران شما با دیگران بر اساس اعتماد است. وقتی من اخلاقی عمل نمی‌کنم، مرا زندانی نمی‌کنند، ولی به من اعتماد نمی‌کنند.

نتیجه دوم این است به میزانی که اخلاقی عمل نمی‌کنم وضع جامعه بدتر می‌شود. آن وقت دود بدتر شدن اوضاع اجتماعی با یک و دو واسطه به چشم خودم می‌رود. در نتیجه اول مستقیماً ضرر می‌کردم، ولی در اینجا با واسطه ضرر می‌کنم. این خیلی با مورد اول فرق می‌کند. در مورد اول که گفتیم که اعتبار و محبوبیت را از دست می‌دهم. اگر دیگران اخلاقی عمل کنند یا نکنند، من ضرر می‌کنم، ولی مورد دوم چندان ملموس نیست، چون اگر من اخلاقی عملی نکنم و دیگران اخلاقی عمل کنند، اوضاع آنقدر بد نمی‌شود که دودش به چشم من برود. وقتی درصد چشمگیری از اعضای جامعه به وظیفه اخلاقی شان عمل نکردند، جامعه بد می‌شود و دودش به چشم من می‌رود. اخلاقی زیستن، مطلوب‌های روانشناختی را افزایش می‌دهد.

نکته سوم این است که وقتی اخلاقی عمل نمی‌کنم، مطلوب‌های روان‌شناختی ام از دستم می‌گریزند. هر انسانی یکسری مطلوب‌های روان‌شناختی دارد که وقتی حاصل می‌شود، زندگی آبادان و خرم است. روانشناسان اجتماعی می‌گویند که مطلوب‌ها اینها هستند؛ یکی اینکه به میزان اخلاقی عمل کردن آرامش دارم، به میزان اخلاقی عمل کردن شادم و به میزان اخلاقی عمل کردن علاوه بر آرامش و شادی، هماهنگی درونی دارم. به همین ترتیب با خودم آشتی دارم و نیز زندگی ام معنادار است. هرچه عمل اخلاقی من بیشتر می‌شود، این مطلوب‌ها در من بیشتر می‌شود.

یک اثر چهارم هم هست که کسانی آن را قبول دارند، کسانی قبول ندارند و آن اینکه من با عمل نکردن به احساس اخلاقی مانع شکوفایی خودم می‌شوم. خودشکوفایی به معنای دقیق کلمه دو تعبیر دارد؛ یکی اینکه یعنی همه استعدادهایی که در من هست به فعلیت برسند و بروز پیدا کنند. تعبیر دوم این است که خودشکوفایی یعنی رها شدن درون آدم از همه قیدهایی که او را مقید می‌کنند. اینها دو مفهوم است، ولی یک مصداق دارد. آیا باید خودشکوفایی داشته باشیم یا نه محل بحث است. برخی می‌گویند با این مفهوم موافق نیستیم. اگر خودشکوفایی حاصل آید، تراز روانی فرد بالا می‌رود.

یک مثال بزنم؛ یک زمانی می‌گویم شهرت طلبیم، ولی اگر اخلاقی باشم، نمی‌گذارم که شهرت طلبی باعث شود به دیگران ظلم کنم، یعنی شهرت طلبی ام را در حدود اخلاق اعمال می‌کنم، ولی یک زمان می‌گویم شهرت طلبی مانع شکوفایی من می‌شود. لذا از شهرت طلبی پرهیز می‌کنم. پس ما سه دسته هستیم؛ یک دسته به دنبال ثروتیم بدون رعایت ضوابط اخلاقی، یک دسته به دنبال ثروتیم با رعایت ضوابط اخلاقی و یک دسته می‌گویند که ثروت خواستن ما را در قید و بند قرار می‌دهد و نمی‌گذارد شکوفا شویم. مورد سوم یعنی از خود فراتر رفتن و از خود کنونی به خود بالاتری رفتن. اخلاقی زیستن آدم را آهسته آهسته به این نقطه می‌رساند و موجب شکوفایی به این معنا خواهد شد.